

عدالت‌خواهی و قانون‌گرایی در شعر محمدتقی بهار (ملک الشعرا)

رحمان مشتاق‌مهر* - محمد حسین زاده**

چکیده

ادبیات عصر مشروطه، در پی تحولات سیاسی و اجتماعی و شکل‌گیری جنبش مشروطیت، مضامین آزادی‌خواهی، عدالت‌جویی، قانون‌گرایی، وطن‌دوستی و احترام به حقوق انسان‌ها را در برمی‌گیرد. ادیب‌الممالک، دهخدا، عشقی، عارف، فرخی یزدی و محمدتقی بهار نمایندگان شعر دوره‌ی مشروطه‌اند. از این میان، محمدتقی بهار، با تکوین جنبش مشروطه‌خواهی، در شمار مشروطه‌طلبان و انقلابیون جای می‌گیرد و با اشعار خود قیام مردم را همراهی می‌کند و تلاش‌های بی‌وقفه‌ی مردم ایران را برای رسیدن به حکومت قانون و عدالت و رهایی از نظام استبدادی، در شعر خود منعکس می‌سازد. مضامین شعری او همان مضامین ادبیات عصر مشروطه است. این مقاله در پی تبیین و بررسی زندگی و شعر و دو مضمون عدالت‌خواهی و قانون‌گرایی در اشعار این شاعر وطنی است.

کلیدواژه: عدالت، قانون، آزادی، عصر مشروطه

*دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تربیت معلّم آذربایجان، عهده‌دار مکاتبات r.moshtaghmehr@gmail.com

**کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه پیام نور تبریز

تاریخ وصول: ۸۷/۲/۳ - پذیرش نهایی: ۸۷/۶/۲۶

مقدمه

محمدتقی بهار، ملک الشعراء، در روز پنجشنبه ۱۲ ربیع‌الاول ۱۳۰۴ هـ. ق/ ۱۲۶۶ هـ. ش در مشهد به دنیا آمد. پدر او میرزا محمدکاظم، متخلص به صبوری، ملک‌الشعراي آستان قدس رضوی بود. (دایره‌المعارف تشیع ۳/ ذیل مدخل بهار).

در سال ۱۳۲۲ ق پدرش درگذشت و پس از پدرش، لقب ملک‌الشعراي آستان قدس رضوی به فرمان مظفرالدین شاه به وی واگذار شد. (از صبا تا نیما/ ۱۲۳).

بهار از کودکی، ادب فارسی را نزد پدر می‌آموزد تا جایی که در هفت سالگی، به سرودن شعر می‌پردازد و سال‌هایی نیز در محضر میرزا عبدالجواد ادیب نیشابوری و عبدالعلی‌خان درگزی به تلمذ می‌نشیند و پس از آن نیز پیوسته در حال مطالعه و افزودن معلومات خود است. (نگاهی به شعر معاصر فارسی/ ۱۰۴).

بهار از چهارده سالگی، به اتفاق پدرش، در مجامع آزادی‌خواهان، در مشهد شرکت می‌کند و چنان که خود می‌گوید از همین ره‌گذر به مشروطه و آزادی دل می‌بندد و در بیست سالگی (۱۳۲۴ ق)، هنگامی که مشروطه اعلام می‌شود، در شمار مشروطه‌طلبان و انقلابیون جای می‌گیرد. (بهار، دیوان / ص الف دیباچه).

انتشار روزنامه‌های خراسان، نوبهار و تازه‌بهار در مشهد و مجله‌های ادبی دانشکده و نوبهار، گواه استمرار در مبارزات آزادی‌خواهانه و فعالیت‌های ادبی بهار در سال‌های بعدی زندگی اوست.

او که قبلاً چند بار به نمایندگی از شهرهای مختلف خراسان، در مجلس شورای ملی حضور یافته و فعالیت سیاسی سازمان یافته و مستمری را آغاز کرده بود، در دوره‌ی ششم از تهران به نمایندگی مجلس انتخاب می‌شود و در این دوره با مرحوم مدرس و بهبهانی و آستینانی در اقلیت قرار می‌گیرد. (از صبا تا نیما/ ۳۳۴/۲). پس از پایان این دوره، به تدریس و تعلیم روی می‌آورد و بعد از تأسیس دانشگاه تهران و افتتاح دوره‌ی دکتری ادبیات فارسی، از سال ۱۳۱۶ ش، به تدریس در دانشکده‌ی ادبیات مشغول می‌شود. (همان).

در سال ۱۳۲۴ ش، در کابینه‌ی قوام، عهده‌دار وزارت فرهنگ می‌شود؛ هر چند وزارتش چند ماهی بیش نمی‌پاید. او در سال ۱۳۲۶ ش برای معالجه‌ی سل، به سوئیس می‌رود و پس از دو سال به ایران مراجعت می‌کند و سرانجام در روز اول اردیبهشت ماه سال ۱۳۳۰ هـ. ش برای همیشه چشم بر دنیای پر شر و شور فرو می‌بندد و در گورستان «ظهیرالدوله» در شمیران، آرام می‌گیرد. (چون سبوی تشنه/ ۵۱۱).

چنین بود زندگی استاد شعر قرن معاصر ایران، محمدتقی بهار، مردی که نیاز بزرگ ملت خویش را آزادی و قانون می‌دانست. (چشمه‌ی روشن / ۴۵۶).

آثار بهار

علاوه بر تأسیس و انتشار روزنامه‌ها و مجلاتی که پیش از این ذکر شده، از ملک‌الشعرای بهار آثار منظوم و مثنوی به یادگار مانده است که مهم‌ترین آن‌ها عبارت‌اند از: ۱- دیوان اشعار، که نخستین چاپ آن در سال ۱۳۳۵ ش، به کوشش برادر بهار، دکتر محمد ملک‌زاده صورت پذیرفت. (چهار شاعر آزادی / ۱۷۸):

۲- تاریخ احزاب سیاسی؛

۳- سبک‌شناسی یا تاریخ تطور نثر فارسی، در سه مجلد؛

۴- تاریخ تطور نظم فارسی (که از روی تقریرات او تدوین شده است)؛

۵- مقالات و نوشته‌های پراکنده‌ی بهار که مجموعه‌ی آن‌ها، سال‌ها پس از مرگ او، با عنوان بهار، و ادب فارسی به کوشش محمد گلبن و با مقدمه‌ی دکتر غلامحسین یوسفی در دو جلد چاپ شده است؛

۶- تصحیح برخی از متون کهن نظیر: تاریخ سیستان و مجمل‌التواریخ و القصص، تاریخ بلعمی؛

۷- ترجمه‌ی کتاب‌های یادگار زریران و درخت آسوریک از پهلوی به فارسی. (بهار، دیوان / ۴۵-۶).

شعر بهار

بهار از سال‌های کودکی قریحه‌ی شاعری و ادبی خود را گاه‌گاهی پیش پدر بیروز می‌دهد و تخلص خود را از نصرالله بهار شروانی، که دوست پدرش بوده و مدتی در خانه‌ی پدرش اقامت داشته است، می‌گیرد. (چهار شاعر آزادی / ۱۱).

شعرهای اولیه‌ی بهار را اشعاری از قبیل: رثای پدر، مدح مظفرالدین‌شاه، مدح حضرت ختمی مرتبت، منقبت مولای متقیان، مدح امام هشتم، مبعث ولی‌عصر، خمیره، غدیریه، بهاریه، وفات مظفرالدین‌شاه، جلوس محمدعلی‌شاه و ... تشکیل می‌دهد که بهار در تمام این قصاید به استادان قدیم شعر پارسی اقتفا کرده است. اما پس از مشروطیت، به آزادی‌خواهان می‌پیوندد و قصاید و سایر سروده‌هایش را وقف انقلاب و آزادی می‌کند و با گرمی و

صمیمیتی که در اشعارش وجود دارد، آثارش را در سطحی بالاتر از آثار همه‌ی شعرای معاصر خود قرار می‌دهد. (از صبا تا نیما/۱۲۶/۲). شعر بهار از نظر قالب و طرح کلی دنباله‌ی شعر قدیم ایران است و اگر چه او در تمام قالب‌های شعری طبع خود را آزموده است ولی در هیچ یک از آن‌ها، هم‌چون قصیده، موفق نبوده است و الحق او را باید خاتم قصیده‌سرایان شعر فارسی به‌شمار آورد؛ چرا که از روزگار خاقانی به بعد، دنیای قصیده‌سرایی به اهمیت او به خود ندیده است. (ادوار شعر معاصر فارسی / ۷۹).

اشعار بهار را مضامینی چون مسائل اجتماعی و سیاسی و زندگی واقعی مردم زمانه تشکیل می‌دهند. او در اشعارش با سیاست‌های استعماری به پیکار برمی‌خیزد؛ از درد و خشم و نفرت و بیچارگی و رنج‌های بی‌پایان ملت ایران، سخن به‌میان می‌آورد؛ قهرمانان آزادی را مورد ستایش قرار می‌دهد و پرخاش خود را متوجه خائنان و وطن‌فروشان می‌نماید. امتیاز بزرگ او در این است که با این‌که از پیروان شعر قدیم است، توانسته است با مهارت تمام، شعرش را با خواسته‌های ملت هم‌آهنگ کند. (از صبا تا نیما/۷۷/۲-۱۲۶).

او ستایش‌گر بزرگ آزادی است و از میان شاعران ایران، هیچ‌کس نتوانسته است به خوبی او از آزادی سخن بگوید (با کاروان حله/۳۷۳) و علاوه بر آن، روح دیانت در اغلب قصایدش جلوه‌ای خاص دارد. (همان/۳۷۶).

در بعضی از گفته‌های بهار، نشانی از خوش‌بینی و امیدواری می‌توان یافت. اما در کل خصیصه‌ی ممتاز شعر او، به‌ویژه بعد از مشروطیت، بدبینی مفرط، ناامیدی از زندگی، نگرانی از آینده و عدم اطمینان به تمام اشخاص است و ریشه‌ی این ناامیدی، به شکست انقلاب مشروطه و به‌هم خوردن نتایج آن برمی‌گردد. از آن‌جا که شاعر خود را قادر به دفاع از منافع ملتش نمی‌بیند، دچار یأس و حرمان می‌شود. «افکار پریشان» و «دماوندیه» بارزترین نمونه‌ی این یأس و حرمان و بدبینی است. (از صبا تا نیما/۳۴۰/۲).

شیوه‌ی او در شعر و شاعری چیزی نیست جز تلفیق بین سبک خراسانی و عراقی با بعضی شیوه‌ها و طرزهایی که ارمغان ادب و فرهنگ مغرب زمین است؛ هر چند بهار نتوانست آن تحولی را که در نظر داشت از جمع و تلفیق بین سنن و اسالیب قدیم با روش‌ها و طرزهای فرنگی به‌وجود بیاورد. در قصاید وی طنین و انعکاس آهنگ کلام قدما مشهود است.

در تغزل‌ها و تشبیب‌هایش شکوه و استواری آهنگ رودکی و شیرینی و سادگی بیان فرخی جلوه‌گر است؛ از حبسیاتش، آهنگ مسعود سعد و خاقانی به گوش می‌رسد؛ در

مثنوی‌هایش لحن بیان نظامی و سنایی و جامی جلوه می‌کند و در آن‌چه درباره‌ی باده و وصف آن گفته است، لحن بشار و خیام و منوچهری به ذهن متبادر می‌شود. تتبع این همه شیوه‌های گونه‌گون کار آسانی نیست ولی در همه‌ی این آزمایش‌ها تسلط بر انواع و انحای ترکیبات و تعبیرات آشکار است. (با کاروان حله / ۷-۲۷۶).

۱- تجلی عدالت‌خواهی در شعر بهار

۱-۱- شکوه از بی‌عدالتی و تبعیض و فاصله‌ی طبقاتی

بهار، نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی موجود در جامعه را برنمی‌تابد و مدام در اشعارش، از آن‌ها شکوه و گلایه می‌کند و از این‌که در جامعه، فرصت‌ها به‌طور منصفانه، برای همگان ایجاد نشده است و بهای واقعی کار افراد پرداخت نمی‌شود، آزردده خاطر و معترض، عکس‌العمل نشان می‌دهد.

او در قصیده‌ای که در سال ۱۳۰۸ ش، خطاب به شاه سروده، از بی‌توجهی دولت نسبت به فضلا و دانشمندان حقیقی و نیز از سفله‌پروری و بی‌عدالتی اجتماعی این چنین شکایت می‌کند:

شاه‌ها تا کی بود بهار گرسنه؟
 خرمگس و عنکبوت و پشه و زنبور
 آن‌که کند سفلگی شعار، بود سیر
 سکه‌ی قلب خراب سیر، و لیکن
 یک نفر از پرخوری کند قی و پیشش
 دزد وطن هست سیر و آن‌که همه عمر
 خائن، سیر و درستکار گرسنه
 آن همه سیرند و نوبه‌سار گرسنه
 وان که کند راستی شعار، گرسنه
 شمش زر کامل العیار گرسنه
 ضعف نموده است صدهزار گرسنه
 بهر وطن بوده جان نثار گرسنه
 (بهار، دیوان / ۲ و ۴۱۱)

و در نهایت به حال کشور افسوس خورده است که در آن، شایستگان و فضلا نازل‌ترین سطح منزلت و درآمد اقتصادی‌اند و نالایقان در بهترین مقام‌ها و منزلت‌ها و برخوردار از انواع نعمت‌ها:

وای به باغی که جغد و زاغ در آن سیر
 لیک بود قمری و هزار گرسنه
 (همان، ۴۱۲)

و آن‌جا که از توزیع نابرابر امکانات اقتصادی موجود در جامعه سخن به میان می‌آورد و خود را در جریان این تبعیض می‌بیند، از برخورداری اقلیت و محرومیت اکثریت برمی‌آشوبد و می‌گوید:

همسایه روزه خواند و غذا داد، پس چرا
 دیدم به قهوه‌خانه سماور صدا دهد
 از این همه درخت که باشد میان شهر
 یک بار هم سماور بابا صدا نداد
 بیرون در به جمع فقیران، غذا نداد؟
 یک شاخه نیز منقل ما را جلا نداد
 (همان/۳۴۴)

او از رواج جور و بیداد در کشور، ناراحت است و این جور و بیداد را در اثر رکود و بی‌تفاوتی رعیت می‌داند و به‌طور غیرمستقیم مردم را به قیام علیه بیدادگری فرا می‌خواند و در ضمن قصیده‌ای سروده شده در سال ۱۳۰۳ ش، چنین می‌گوید:

هر کرسی را ز ظلم نظمیه
 دست هر کاسبی ز جور پلیس
 با غم و درد، یار می‌بینم
 سوی پروردگار می‌بینم
 تا رعیت خر است رندان را
 بر خر خود سوار می‌بینم
 (همان/۳۲۸)

ستم و بی‌عدالتی موجود در کشور باعث شده است که بهار به خدا متوسل شود و از او بخواهد ستمی را که بسان آتش سوزان، گریبان‌گیر مردم ایران شده، با عدالت، از سر این مردم رفع کند:

خداوندا ستم زد آتش سوزان در این کشور
 یکی از آب عدل این آتش سوزنده بنشانش
 (همان/۲۹)

۱-۲- توصیه به عدالت‌ورزی و رفع ظلم و جور

دل بهار برای عدالت‌ورزی و رفع جور و بیداد در کشور می‌تپد. او لبه‌ی تیز شمشیر زبانش را متوجه پادشاه می‌کند و در مقام یک نصیحت‌گر، او را از جور و بیداد و ترس از مکافات خدایی برحذر می‌دارد. او در اوان مشروطیت، خطاب به محمدعلی‌شاه و اعمال مستبدانه او، می‌گوید:

ملکا جور مکن پیشه و مشکن پیمان
 خاک بر سرکندت حادثه‌ی دور زمان
 که مکافات خدایت بگیری دامان
 «خاک صر طرب انگیز نبینی که همان

خاک مصر است ولی بر سر فرعون و جنود»

ملکا خودسری و جور تو ایران سوز است به مکافات تو امروز وطن فیروز است
تابش نور مکافات نه از امروز است «این همان چشمه‌ی خورشید جهان افروز است
که همی تافت بر آرامگه عاد و ثمود»
(همان، ۱۲۲)

در نظر بهار، عدالت‌ورزی، پایه و اساس حکومت و مملکت‌داری؛ و ظلم و بی‌عدالتی،
عامل فساد و تباهی حکومت است. از دیدگاه او، عنایات خداوند شامل حال پادشاه عادل است
و عدالت‌ورزی لازمه‌ی جهان‌داری و شه‌ریاری است:

ریشه قوی دار کز درخت چنی بر	مُلک درختیست نغز و ریشه‌ی او عدل
بازگراید بدو عنایت داور	شاه کجا سوی عدل و داد گراید
آن‌که خدایش بسی ستوده ز هر در	گوید: المُلک لایدومُ مَع الظلم
خاطر مور ضعیف و پشّه لاغر	قول پیمبر به کار بند و میازار
تا که جهانت شود دو رویه مسخر	عدل و سخا و توان و دانش بگزین

(همان/۶۳)

۱-۳- آگاهی دادن از عواقب جور و بیداد و نتیجه‌ی عدالت‌ورزی

بهار، ایران را در اثر جور و استبداد حاکمان، ویران می‌بیند و بر این باور است که هر
کشور دیگری که جور و ستم در آن جا رواج یابد، هم‌چون ایران، ویران خواهد شد:

مملکت را جور و استبداد ویران می‌کند
جور در هر جا که ره جوید چو ایران می‌کند
(همان/۹۰)

و جور و بیداد را عامل کوتاهی عمر جوانان می‌داند و به حاکمان توصیه می‌کند
عدالت پیشه کنند و با جور و ستم باعث خانه‌خرابی خویش نشوند:

جور و بیداد کند عمر جوانان کوتاه	ای بسزرگان وطن بهر خدا داد کنید
گر شد از جور شما خانه‌ی موری ویران	خانه‌ی خویشش محال است که آباد کنید.

(همان/۹۹۶)

خالی بودن کشور از مردم و رواج فقر و ویرانی خانه‌ها و پریشانی دهقانان از نتایج شوم بی‌عدالتی است و آنان که به جای عدل و انصاف ظلم و ستم پیشه می‌کنند، در خور کیفر و مجازات‌اند:

به شهر ری شدم از دست خاور
 بدیدم کشوری خالی زمرد
 همه رعیت گدا و خانه ویران
 ربوده دیو ریمن خاتم ملک
 سپس زان دیو، آن انگشتی را
 ستم کرده به نام عدل و انصاف
 همه پاشان سزای بند و زنجیر
 بدیدم کار ملک و کار کشور
 همه دیوان فتاده یک به دیگر
 همه دهقان پریش و حال مضطر
 زانگت سلیمان پیمبر
 ربوده مردمی از دیسو بدتر
 گزر خورده به ییاد قند و شکر
 همه سرشان سزای گرز و خنجر
 (همان/۲۱۶)

از نظر بهار، عدالت‌ورزی بیش از حصار آهنین و پولادین در حراست از کشور مؤثر است و جور پیشه، نه تنها باعث تباهی ملکش می‌شود، در هلاکت خود نیز می‌کوشد:

ملک یکی خانه‌ای است بنیادش عدل
 داد و دهش گر بنا نهند به کشور
 خصم بیستند و شهر و ملک گشودند
 وان کو باد جفا و جور به سرداشت
 خانه نیاید اگر نباشد بنیاد
 به که حصارى کنند ز آهن و پولاد
 شاهان از فر و نیروی دهش و داد
 سرش به خاک اندرست و ملکش بر باد
 (همان، ۴۹)

پس از مرگ مظفرالدین‌شاه و جلوس محمدعلی‌شاه به تخت سلطنت، اعمال مستبدانه و ظلم و ستم او، ملیون و مشروطه‌طلبان را ناراحت و نگران کرد. بهار برای متنبه کردن محمدعلی‌شاه و عبرت دادن او از کارهای سلاطین گذشته‌ی ایران، تاریخچه‌ی مختصری را از ابتدای سلطنت کیومرث تا آخر دوره‌ی مظفرالدین‌شاه، به‌نظم درآورد و در آن نتایج خوب و بد اعمال پادشاهان گذشته را یادآوری کرده و پادشاهان عادل را مدح و حکام بیدادگر را مورد ذم و نکوهش قرار داده است:

جم در آغاز شهبی بگرفت راه و رسم داد
 هم در استبداد شد تا ملک خود بر باد داد
 نیک در آخر به استبداد و خودرأیی فتاد
 آری آری ملک از استبداد خواهد شد به باد

بر شهنشاہ و رعیت دست عدوان بر گشاد
 زو هزاران سال ایران ذلت و پستی گرفت
 پس فریدون آمد و بر مسند شاهی نشست
 کشور اندر عهد او از پنجه بیداد رست
 مرحبا سلطان، زهی خسرو، فری آزاد مرد
 (همان/۷۷)

زان سپس ضحاک تازی افسر شاهی نهاد
 الغرض آیین بیداد و زبردستی گرفت
 بر امیر تازیان آمد در آن غوغا شکست
 بر رخ مردم در عدل و ستم بگشود و بست
 باری اندر عدل و داد و نیکویی کرد آن چه کرد

او در این ستایش‌ها و مدح‌ها یا ذم‌ها و نکوهش‌ها، منظورش مدح و ذم اشخاص نبوده بلکه اگر سلطانی را ستوده، در حقیقت، عدالت‌ورزی و ظلم‌ستیزی او را مورد ستایش قرار داده و اگر حاکمی را نکوهش کرده؛ در حقیقت ظلم و جور او را ناپسند شمرده و آن را نکوهیده است. اشعار پیشین و اشعاری که در پس می‌آید مؤید این مطلب است:

زان بدو گیتی مراو را شاد شد روشن روان
 خلق را آزاد کرد از محنت و ذلّ و هوان
 دست در زنجیر عدلش داشتی پیرو جوان
 گفت خود زادم به عهد خسرو عادل ز مام
 جور را زین گفته خان و مان فرسوزد همی
 دیده‌ی دشمن به تیر عدل بردوزد همی
 قصه‌ی آن کو به چونین شاه کین توزد همی
 (همان/۸۱)

داد عدل و داد داد از آن میان نوشیروان
 دولت ایران ز عدلش یافت نیرو و توان
 کس نبودی در زمان عدل او زار و نوان
 هم به عهدش فخر کردی حضرت خیرالانام
 زین سخن، جان و دل دانا برافروزد همی
 پادشاهی کاین نصیحت را بیندوزد همی
 گفته این، تا خسروان را عدل آموزد همی

ستایش عدل و مساوات و نکوهش جور و استبداد، در کیش و مذهب پروردگار، در

اشعار او بدین صورت جلوه‌گر است:

در مذهب ایزدی
 در کیش پروردگار
 (همان/۱۲۶)

عدل و مساوات است نعم السیر
 جور و استبداد است بئس الشعار

۴-۱- شکوه از بی‌عدالتی، شکر و امتنان از استقرار عدالت به درگاه خدا

بهار می‌بیند ظلم و ستم جامعه‌ی ایران را فراگرفته و مردم از تبعیض و فاصله‌ی طبقاتی و استثمار و در یک کلمه، از بی‌عدالتی، در رنج و عذاب هستند و دیدن این وضع

برای بهار، بسیار ناراحت کننده است؛ تا جایی که او، از این بی‌عدالتی‌ها به ستوه آمده و به درگاه خداوند شکوه می‌کند:

یا رب این کینه و این ظلم دمامم تا کی؟ دل ایرانی، اما جگه غم تا کی؟
پشت احرار به پیش سفها خم تا کی؟ ظلم ضحاکان در مملکت جم تا کی؟
سلطه‌ی دیوان در ملک سلیمان تا چند؟

تا به کی شحنه و یارانش نمایند ستم چند ملت را دوشند، به مانند غم
آن یک از پرخوری و فربهی آورده ورم و آن دگر از غلیان خون، گردیده دژم
مابقی لاغر، هم چون نی قلیان تا چند؟

(همان، ۴۰۶)

هم‌چنان که بی‌عدالتی، شاعر میهنی ما، بهار، را ناراحت می‌کند؛ به همان نسبت، رواج عدالت و رفع ظلم و ستم او را خوشحال می‌سازد؛ چنان‌که پس از پیش‌رفت مشروطه‌خواهان آذربایجان به سرداری ستارخان در تبریز و منکوب شدن مستبدین و دشمنان مشروطیت ایران و فرار محمدعلی‌شاه، با به یاد آوردن جور و بیداد محمدعلی‌شاه، از این‌که کشورمان دیگر از ظلم و ستم او راحت و آسوده گشته است، ابراز خوشحالی می‌کند:

چندی ز بیداد فرسوده گشتیم با خاک و با خون آلوده گشتیم
زیر پی خصم پیموده گشتیم و امروز دیگر آسوده گشتیم
از ظلم ظالم و از کید بدخواه الحمدلله، الحمدلله

(همان / ۱۲۸)

او در همین ترجیع‌بند، جور پیشگان را - که محمدعلی‌شاه یکی از آنهاست - به منزله‌ی میکروبی در پیکره‌ی حکومت می‌داند که وجود آنان باعث بیماری جامعه است و باید ساحت ملک را از این میکروب‌ها عاری کرد. لذا پس از فرار محمدعلی‌شاه و استحکام مبانی مشروطیت ایران و فتح تهران توسط قوای ملی، این هدف را متحقق می‌یابد و نمی‌تواند خوشحالی خود را از این امر پنهان کند و به خاطر رفع بیداد و ستم جورپیشگان، خدا را سپاس می‌گوید:

آنان که با جور منسوب گشتند در پیکر ملک میکروب گشتند
آخر به ملت مغضوب گشتند از ساحت ملک جاروب گشتند

پیران جاهل، شیخان گمراه
الحمد لله، الحمد لله
(همان)

۵-۱- رابطه‌ی پاک‌طینتی و عدالت‌خواهی

در اواخر سلطنت محمدعلی‌شاه قاجار، بهار بدین باور رسیده است که بی‌میلی و مخالفت کسانی که طینت و سرشتی پاک ندارند، به استقرار عدالت، امری طبیعی است. او چنین افرادی را به خفاش تشبیه کرده که از دیدن خورشید عدالت رنج می‌برند:

شاه ایران گر عدالت را نخواهد باک نیست
ز آن که طینت پاک نیست
دیده‌ی خفاش از خورشید در رنج و عناست
کار ایران با خداست
(همان/ ۱۳۶)

از نظر بهار، مدح و ثنای پادشاه ظالم، باعث رواج ظلم و ستم و پسندیده گشتن جور و بیداد و استثمار و پنهان ماندن ارج و اعتبار عدل می‌شود؛ از این رو، سخن‌فروشان را از مدح بی‌جای حاکمان بر حذر می‌دارد. و حاکمان را نیز از عواقب بیدادگری می‌ترساند و به آنان توصیه می‌کند با ظلم و ستم و بی‌عدالتی، موجبات تیره‌روزی خود و میهن را فراهم نکنند:

شاه چون مال رعیت برد و ظلم کند
و زچپ و راست شود مدح و ثنایش تکرار
مال مردم خوری و ظلم پسندیده شود
در عوض راستی و عدل شود عیب و عوار
پادشاه مکن، از عاقبت کار بت‌رس
که کنی روز خود و روز وطن تیره و تار
(همان/ ۳۸۰)

۲- تجلی قانون‌گرایی در اشعار بهار

بهار، شاعر آزادی و عدالت و قانون‌گرایی است. در میان شاعران معاصر کم‌تر شاعری است که به اندازه‌ی او به امور اجتماعی و سیاسی پرداخته باشد و اشعارش از جریان‌ات اجتماعی دوره‌ی مشروطیت و چند دهه‌ی بعد از آن متأثر شده باشد. او در طول زندگی برای استقرار قانون در ایران در عرصه‌ی سیاست و شعر، بسیار تلاش کرده است. با نقل شواهدی از شعر او به تبیین این مطلب می‌پردازیم.

۲-۱- آبادی و آرایش مملکت نتیجه‌ی استقرار حکومت قانون

زمانی که قانون اساسی، امضا می‌شود، بهار امیدواری خود را برای آبادی مملکت در اثر استقرار حکومت قانون، چنین اعلام می‌دارد:

ارجوکز این بنای فرخ قانون

مُلک بماند همیشه خرم و آباد

(همان/۵۹)

او سیاست را از دیانت جدا نمی‌داند و معتقد است که این دو، باید در کنار هم باشند و حکومت مشترکشان باید زیر نظارت عدل و قانون باشد؛ قانونی که مایه‌ی زینت مُلک است:

دولت و دین هر دو توأمند و لیکن

این دو پسر راست عدل و قانون، مادر

مادر باید که پسرورد پسر خویش

قانون بایسد که مُلک یابد زیور

(همان/۶۰)

۲-۲- انتقاد از قانون‌شکنی و عدم احترام به آن

در ایام سلطنت احمدشاه و در اثر تن‌پروری و بی‌لیاقتی او کشور دچار هرج و مرج و آشوب شده است؛ این است که بهار به‌خشم می‌آید و او را گندم‌نمای جو فروش، ارتجاعی‌زاده و گرگ معرفی می‌کند و امید به مملکت‌داری و قانون‌گرایی او را کاری عبث و ناسزاوار می‌انگارد:

هست امید خیر از این گندم‌نمای جو فروش

چون به نالایق زمین، گندم فشانی داشتن

کی سزد از ارتجاعی‌زاده، قانون‌پروری

کی سزد از گرگ، امید شبانی داشتن

(همان/۲۶۳)

روزنامه‌ی «نوبهار» و تمام روزنامه‌های تهران در عهد کابینه‌ی مستوفی‌الممالک، در سال ۱۲۹۷ش، توقیف شد و با توجه به این که اصل بیستم‌متمم قانون اساسی، نشر هر گونه کتاب، مجله و روزنامه را به شرطی که مخالف دین نباشد، آزاد کرده است. (قانون اساسی ایران و اصول دموکراسی/۲۰۷). بهار از نادیده گرفته شدن اصل آزادی مطبوعات و توقیف شدن روزنامه‌اش، ناامید از استقرار قانون و آزادی، به‌خشم می‌آید و با تنگ‌دلی و آزادی می‌سراید:

ناکرده گنه معاقبم، گویی

سبّابه‌ی مردم پشیمانم

عمری به هوای وصلت قانون

از چرخ برین گذشت افغانم

در عرصه‌ی گیرو دار آزادی

فرسوده به تن درشت خفتانم

گفتم که مگر به نیروی قانون

آزادی را به تخت بنشانم

و امروز چنان شدم که بر کاغذ
ای آزادی، خجسته آزادی
آزاد نهاد خامه توانم
از وصل تو روی برنگردانم
(دیوان/۲۷۴)

زمانی که عده‌ای از ملیون تندرو آذربایجان به رهبری شیخ محمدخیابانی، در حکومت مشیرالدوله، به‌عنوان ایجاد عدالت، و استقرار مشروطیت واقعی، مداخله در امور را به جایی رساندند که حرکت آن‌ها، شکل قیام علیه حکومت مرکزی پیدا کرد، این مداخلات دولت را نگران ساخت. لذا مشیرالدوله، حاج مهدی قلی مخبرالسلطنه را به تبریز فرستاد (همان/۲۸۴) و علی‌رغم این که بر طبق اصل نهم متمم قانون اساسی، جان و مال و مسکن و شرف افراد باید مصون از هر نوع تعرض باشد (قانون اساسی ایران و اصول دموکراسی/۲۰۴) و به‌موجب اصل دهم متمم قانون اساسی «غیر از مواقع ارتکاب جنحه و جنایات و تقصیرات عمده، هیچ‌کس را نمی‌توان فوراً دستگیر نمود؛ مگر به حکم کتبی رئیس محکمه عدلیه، بر طبق قانون...» (همان). وی پس از رسیدن به تبریز، خیابانی را کشت و یا او را مجبور به انتحار کرد. (یوان/۲۸۶) بهار با اظهار تأسف از این ماجرا می‌گوید:

که بر سر تبریز دویدند و نمودند
در سایه‌ی قانون سر قانون طلبان را
قانون اساسی را از هم متلاشی
از تن بیریدند و نکردند تحاشی
(دیوان/۲۸۵)

در آبان‌ماه ۱۳۰۳ش، اکثریت مجلس پنجم برای تغییر رژیم، تصمیم به تغییر قانون اساسی گرفته، درصدد فراهم کردن زمینه‌های آن در مجلس برآمدند که با مخالفت اقلیت مجلس به رهبری سیدحسن مدرس روبه‌رو شدند. ملک‌الشعراى بهار به‌عنوان سخن‌گوی اقلیت مخالف، به ایراد سخنرانی در مجلس و استیضاح دولت پرداخت که این امر حتی به صدور غیر رسمی حکم اعدام او انجامید که با اشتباه درگاهی، رئیس شهرداری، در قتل شخص دیگری به جای بهار خاتمه یافت. (همان/۳۲۵) و بهار به یاد مجلس پنجم که قانون‌شکنان در کثرت و قانون‌طلبانی چون مدرس و خودش در اقلیت بودند، چنین می‌گوید:

خصم در کثرت و قانون‌طلبان در قلت
به قیاسی که تنی پنج به پنجاه زدند
(همان/۳۲۶)

بهار در اوج استبداد محمدعلی‌شاه قاجار، با جرأت و شهامت تمام، او را به سبب زیر پا نهادن قانون مست و دیوانه خطاب می‌کند و مظفرالدین‌شاه را به سبب صدور فرمان

مشروطیت و انتشار قانون اساسی می‌ستاید و ویرانی ایران را به او نسبت می‌دهد و از او می‌خواهد تا در صدد آبادی مملکت باشد:

داد بر مشروطه فرمان خسرو والاتبار
منتخب شد مجلس شوری در اول روزگار
یافت قانون اساسی در ولایت انتشار
انجمن‌ها گشت برپا در همه شهر و دیار
این همه آثار شاهان، خسرو افسانه نیست
شاه را شاهان گریز از سیرت شاهانه نیست
خسروی اندر خور هر مست و هر دیوانه نیست
مجلس افروزی ز شمع است آری از پروانه نیست
اینک اینک کدخدایی جز تو در این خانه نیست
خانه‌ای چون خانه‌ی تو خسرو ویرانه نیست
خیز و از داد و دهش آباد کن این خانه را
و اندک اندک دور کن از خانه‌ات بیگانه را
(همان/۳-۱۰۲)

و با ادامه‌ی تشدید استبداد قاجار، بهار در سال ۱۲۸۶ش، از طریق روزنامه‌ی نوبهار، مبارزات قلمی خود را شدت می‌بخشد. او که می‌بیند محمدعلی‌شاه، به آزادی‌هایی که قانون اساسی برای افراد پذیرفته است اعم از آزادی‌های فردی شامل حقوق فردی و مالی و اقتصادی، آزادی عقیده و مذهب و آزادی‌های عمومی شامل آزادی مطبوعات و احزاب، آزادی تظاهرات و ... وقعی نمی‌نهند، با طعن و طنز کار ایران را به خدا واگذار می‌کند:

باشه ایران ز آزادی سخن گفتن خطاست
مذهب شاهنشاه ایران ز مذهبها جداست
هردم از دریای استبداد آید برفراز
زین تلاطم کشتی ملت به گرداب بلاست
کار ایران با خداست
کار ایران با خداست
موج‌های جان‌گداز
کار ایران با خداست.
(همان/۱۳۶)

رضاشاه، وقتی قانون را بر وفق مراد خود می‌بیند، بدان احترام می‌گذارد و آن‌جا که قانون را مخالف منافع و مصالح خود احساس می‌کند بی‌اعتنا بدان، مطابق میل خود عمل می‌کند. بهار این رفتار دوگانه و دیکتاتورمنشانه‌ی او را تقبیح می‌کند و به تمسخر می‌گیرد:

هر کجا صرفه تقاضا کند، آن‌جا قانون	محترم باشد و کس را نبود راه فرار
لیک جایی که در آن قانون بی‌صرفه بود	میل شه محور کارست و بود قانون خوار
وقت بخشایش و احسان شه ما قانونی‌ست	وقت شلتاق بود فاعل و فرد مختار
چون شتر مرغ که هنگام پریدن شتر است	لیک مرغ است بدان گاه که بردارد بار

(همان/۳۷۷)

در زمان سلطنت رضاشاه، وقتی می‌بیند مردم در برابر قانون، عملاً یکسان نیستند؛ قسم رضاشاه را در مجلس برای حفظ قانون اساسی به او متذکر می‌شود و به تلویح او را پیمان‌شکن و بی‌اعتنا به قول و قسم می‌خوانند:

طفل کاسب را جبراً به نظامی گیرند	لیک اشراف معافند ز حکم اجبار
تو قسم خوردی در مجلس ملی که کنی	حفظ قانون اساسی را سرمشق و شعار
پای قول و قسمت شاه خوب استادی	بود معروف که هستی به قسم‌ها پادار

(همان/۳۹۷)

در کنار قانون‌شکنی رضاشاه، فراقانونی بودن قدرت او نیز از طعن و طنز بهار دور نمی‌ماند:

پهلوی پادشه شده است و بدو	جنز به نیکی نبرد باید ظن
قدرت اوست برتر از قانون	هرچه خواهد دلش توان کردن
گر کشد ور رها کند شاید	کش به بیش است تاج و تیغ و کفن

(همان/۴۹۱)

حاصل کلام این‌که، دیوان اشعار بهار، سرشار از مباحث و موضوعات سیاسی - اجتماعی است. قانون‌گرایی و عدالت‌خواهی این شاعر وطنی، متأثر از ارزش‌های اجتماعی دوره‌ی مشروطه و تأثیرپذیری از فضای سیاسی و جریانات اجتماعی آن دوره است. او هم‌گام با جریانات اجتماعی، پیش می‌رود و از بی‌عدالتی‌ها و قانون‌شکنی‌های حکام، آزرده و رنجور می‌شود؛ هم‌چنان که محترم شمردن قانون و اجرای عدالت مسرت او را برمی‌انگیزد. در عمر

حال بهار شاعری متعهد است که در برابر اوضاع و احوال اجتماعی و سیاسی زمانه، چون آبی را کد عمل نمی‌کند بلکه چون سیلی خروشان، می‌غرد و مردم را برای تغییر و اصلاح اوضاع به قیام و حرکت وامی‌دارد.

منابع

- ۱- آرین پور، یحیی، *از صبا تا نیما*، تاریخ ۱۵۰ سال ادب فارسی، ج ۲، چ ۱، انتشارات زوار، ۱۳۷۴.
- ۲- بهار، محمد تقی (ملک الشعرا)، *دیوان*، با مقدمه محمد ملک‌زاده، انتشارات علم، ۱۳۸۱.
- ۳- رحیمی، مصطفی، *قانون اساسی ایران و اصول دمکراسی*، چ ۳، امیر کبیر، ۱۳۵۷.
- ۴- زرین کوب، عبدالحسین، *با کاروان حله* (مجموعه‌ی نقد ادبی)، چ ۱۲، علمی، ۱۳۷۹.
- ۵- سپانلو، محمدعلی، *چهار شاعر آزادی*، جستجویی در سرگذشت و آثار عارف، عشقی، بهار و فرخی یزدی، انتشارات نگاه، ۱۳۶۹.
- ۶- شفیعی کدکنی، محمدرضا، *ادوار شعر معاصر فارسی از مشروطیت تا سقوط سلطنت*، انتشارات توس، ۱۳۷۸.
- ۷- صبور، داریوش، بزکران بیکران، *نگاهی به شعر معاصر فارسی*، انتشارات سخن، ۱۳۷۸.
- ۸- فرخی یزدی، محمد، *دیوان*، به اهتمام حسین مکی، چ ۱۳، مؤسسه‌ی انتشارات امیر کبیر، ۱۳۸۲.
- ۹- مدرّسی، فاطمه، *سیر مشروطه‌خواهی در ادبیات و شاعران دوره‌ی مشروطه*، گفتارهایی درباره‌ی انقلاب مشروطیت و هویت ملی در ایران، به اهتمام حسن گودرزی، انتشارات تمدن ایرانی، ۱۳۸۵.
- ۱۰- مشتاق‌مهر، رحمان، *شعر فرخی یزدی و آرا و علایق سیاسی- اجتماعی او*، مجله‌ی علوم انسانی دانشگاه سیستان و بلوچستان، سال هشتم، ویژه‌نامه‌ی زبان مجله‌ی علوم انسانی، شماره‌ی پیاپی ۲۳، سال ۱۳۸۱.
- ۱۱- ورجاوند، پرویز، بهار، *دایره‌المعارف تشیع*، چ ۳، بنیاد شط، ۱۳۷۱.
- ۱۲- یاحقی، محمدجعفر، *چون سبوی تشنه*، تاریخ ادبیات و ادبیات فارسی، چ ۳، انتشارات جامی، ۱۳۷۵.
- ۱۳- یوسفی، غلامحسین، *چشمه‌ی روئسن* (دیداری با شاعران)، علمی، ۱۳۶۹.